



نقد روان‌شناسانه داستان لاک صورتی جلال آل احمد

مقدمه

محمدباقر شهرامی*

جلال آل احمد را از نویسندگان متعهد ایران می‌شمارند. او نویسنده دورانی است که نویسندگان و روشنفکران از نتایج حاصل از کودتای ۲۸ مرداد دچار یأس و شکست شده‌اند؛ اما آنچه داستان‌های او را حائز اهمیت می‌کند، تلاش‌های او برای غلبه بر چنین فضایی است (حامی‌دوست، ۱۳۸۸: ۳۲).

به‌جز مایه‌های انتقادی از اوضاع جامعه و سیاست، می‌توان به زمینه‌های روان‌شناسانه برخی آثار جلال اشاره کرد. از جمله داستان‌های با زمینه روان‌شناسی او، داستان کوتاه لاک صورتی است که همچنین از پختگی نثر جلال خبر می‌دهد. «آل احمد در داستان‌هایی چون لاک صورتی، الگمار که بچه مردم، سمنوپزان، بیان تجسمی دارد و احساس نویسنده، تجربی و دور از کلی‌پردازی‌های نظری است. او در این داستان‌ها فراروند دگرگونی آدم‌ها را از دل واقعیت بیرون می‌کشد و در فضای داستان نویسی جدید سیر می‌کند» (دست‌غیب، ۱۳۷۱: ۴۹). کلیتی از داستان لاک صورتی این گونه است که این داستان، حول و حوش زندگی عنایت‌الله، کاسب دوره‌گرد، و زنش، هاجر، می‌چرخد. کار و کاسبی عنایت‌الله فقط کفاف زندگی روزمره و کرایه‌خانه آنها را می‌دهد. اگرچه چندسالی از ازدواجشان می‌گذشت، خدا هنوز به آنان فرزندی نداده بود. روزی که این زوج به امام‌زاده قاسم برای نذر رفته بودند، در راه بازگشت، عنایت به نیاوران می‌رود تا بختش را در کاسبی بیازماید و هاجر، بی‌مقدمه و دلیل خاصی، قبل از اینکه به محل زندگی‌اش در خانی‌آباد برسد، در ایستگاه شاه‌آباد از اتوبوس پیاده می‌شود و در لاله‌زار به گردش می‌پردازد. با دیدن پسرکی لاک‌فروش، وسوسه می‌شود که چرا او هم مانند زن همسایه‌اش و دیگر زنان شیک‌پوش، خود را زیبا نکند؟ با فروش کت و کفش کهنه شوهرش، لاک صورتی

چکیده

نقد روان‌شناسانه آثار ادبی، شاخه‌ای نوپا در ادبیات است که بر مبنای روان‌شناسی جدید-از فروید به بعد- ایجاد شده است. نقد روان‌شناسانه حوزه‌های وسیع و ناشناخته‌ای را در ادبیات جست‌وجو کرده و ذهن و روان هنرمند یا اشخاص داستان او را برای خواننده هویدا می‌کند. جلال آل احمد از معدود داستان‌نویسان برجسته ایرانی است که آثارش قابلیت تفسیرهای روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، زبان‌شناسانه، ادبی و... را دارد. در این مقاله، داستان کوتاه لاک صورتی او را از دید روان‌شناسانه بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: جلال آل احمد، روان‌شناسی انسان‌گرا، آبراهام مازلو، هنری مورای، اصل فراگیر.



می‌خرد و خود را می‌آراید؛ اما آن گونه که خود تصور می‌کرد، عملش با انتقاد شدید و حتی اعمال زور و خشونت عنایت‌الله همراه می‌شود و با پادرمیانی رجبعلی، همسایه ریش سفیدشان، عنایت دست از کتک کاری برمی‌دارد و هاجر هم با قبول اشتباهش، لاک را از ناخنش می‌تراشد و دیگر بحثی از لاک نمی‌کند.

این داستان کوتاه را بر اساس روان‌شناسی انسان‌گرای مازلو و نظریه انگیزشی شخصیت مورای بررسی می‌کنیم و ضمن بیان آراء این دو روان‌شناس، به بررسی داستان می‌پردازیم:

قرن بیستم، عرصه ظهور سه انقلاب برجسته روان‌شناسی است که بر تفکر روان‌شناسی امروز، تماماً مسلط است. نخستین آنها، نظریه روان‌تحلیلی‌گری شخصیت است که با ویلهلم وونت آلمانی شروع شد و با فروید توسعه یافت. انقلاب دوم، رفتارگرایی است که انسان را موجودی انعطاف‌پذیر، سازگار و قربانی عوامل بیرونی و تقدیر می‌داند و بر شباهت‌های ذاتی انسان و حیوان تأکید دارد، که با آراء و آزمایش‌های اسکینر به اوج خود رسید. انقلاب سوم، انسان‌گرایی است، که معتقد است انسان‌ها اساساً خوب و شایسته‌اند و اگر موقعیت‌های محیط مناسب باشد، به سوی بارور کردن بالقوه‌هایشان می‌روند (شاملو، ۱۳۷۰: ۱۱۰).

آبراهام هارولد مازلو (Abraham Harold maslow) دقیقاً عکس فروید که می‌گفت انسان اساساً منش شیطانی دارد که اگر تکانه‌هایش کنترل نشود، باعث زجر یا نابودی خود و دیگران است، وجود نیروهای شیطانی در انسان را به علت ذات و ژنتیک او نمی‌دانست؛ بلکه معتقد بود «مقتصر اصلی در اینکه تعداد معدودی قادر به شکوفا کردن استعدادهای بالقوه خود می‌شوند، جامعه است که نمی‌تواند امکانات لازم را در این زمینه، اعم از غذا و پوشاک و مسکن و امنیت، به نحو مطلوب برطرف کند؛ لذا در چنین جامعه‌ای افراد به راحتی نمی‌توانند به احساس تعلق خاطر و عشق و احترام نائل شوند و به لذت زیباشناختی و آگاهی و دانستن برسند» (راس، ۱۳۷۳: ۱۵۳). به نظر مازلو، هر فردی دارای تعدادی نیازهای ذاتی است که فعال‌کننده و هدایت‌کننده رفتارهای اوست. این نیازها غریزی هستند؛ یعنی ما با آنها به دنیا می‌آییم؛ اما رفتارهایی که ما برای ارضای این نیازها به کار می‌بریم، ذاتی نیستند و آموختنی‌اند؛ لذا افراد مختلف در نحوه ارضای انگیزه‌ها ممکن است تفاوت‌های زیادی پیدا کنند. این نیازها به نظر مازلو، تشکیل سلسله‌مراتبی را می‌دهند که از لحاظ اهمیت و نیرومندی، بدین ترتیب هستند: ۱. نیازهای فیزیولوژیکی (غذا، آب، هوا، خواب، جنس مخالف و هر چه که باعث بقای جسم است)، ۲. نیازهای ایمنی (امنیت، نظم، ثبات، یقین، پیش‌بینی‌پذیری در محیط)، ۳. نیازهای عشق و تعلق (روابط محبت‌آمیز با خانواده و دیگران، محبت دیدن و محبت کردن)، ۴. نیازهای حرمت و عزت نفس (احترام به خود، دریافت احترام، تصدیق و تأیید و اعتبار و قدردانی و توجه از طرف دیگران)، ۵. نیاز به خودشکوفایی (تحقق بخشیدن به استعدادها و بالقوه‌ها در بالاترین سطح پس از ارضای تقریبی نیازهای قبل).

قوی‌ترین و آشکارترین نیاز انسان، نیازهای فیزیولوژیکی است که اگر کسی در راه ارضای این نیازها با شکست روبه‌رو شود، تلاش‌هایش برای ارضای نیازهای بالاتر، بی‌نتیجه خواهد بود؛ چرا که اگر یکی از این نیازها ارضانگشته باقی بماند، فرد به سرعت تحت تسلط آن قرار می‌گیرد و نیازهای دیگر سریعاً ناپدید می‌شوند یا اهمیت ثانوی می‌یابند؛ مثلاً فردی که شدیداً گرسنه است و در رنج سوءتغذیه، به دنبال نیاز عشق و تعلق نیست. در همین داستان لاک صورتی، عنایت نسبت به زنش چندان احساس عمیق و رمانتیکی ندارد و آن گونه که خودش هم در پایان داستان به اوستا رجبعلی می‌گوید: «آره اوستا، راست می‌گی؛ خدا می‌دونه من هر وقت ته جیسم خالیه، مثل برج زهرمار، شب وارد خونه می‌شم؛ اما هر وقت چیزی تنگ بغلمه، خونه‌م برام مثل بهشته. گرچه اجاقمون کوره، ولی این جور شبا هیچی حالیم نمی‌شه» (آل احمد، ۱۳۷۴: ۹۶). پس نیازهای مسلط مرتبه پایین باید قبل از آنکه فرد بتواند از نیازهای مرتبه بالاتر آگاه شود و به سمتشان برود، دست‌کم تا حدی ارضا شوند. البته استثنائاتی هم هست؛ برای برخی افراد آن قدر ایذائشان مهم است که رنج گرسنگی و کم‌خوابی و... را تحمل می‌کنند. محیط اجتماعی هم در ارضای نیازهای فیزیولوژیکی بسیار اهمیت دارد. پس از ارضای تقریبی نیازهای فیزیولوژیکی، شخص با مجموعه جدیدی از نیازها که ایمنی نام دارد، آشنا می‌شود. نیاز ایمنی در نوزادان و کودکان به خاطر وابستگی زیاد به والدین بیشتر است. نیاز ایمنی باید از بچگی بر فرد اعمال شود تا در بزرگسالی نتایج سوء به همراه نیاورد. شیوه‌های فرزندپروری بی‌قید و آسان‌گیر هم،

مثل استبداد در تربیت کودک، عدم ایمنی را می‌آورد. تنبیه کودک، دعوی والدین با هم، طلاق و مرگ عزیزان، همه در ایجاد حس عدم ایمنی کودک مؤثرند. حس عدم ایمنی باعث می‌شود فرد در بزرگسالی به سوی خودشکوفایی گام برنهد؛ چرا که از تجربه کردن اموری که پیش‌بینی‌پذیر نیستند، می‌ترسد. روان‌پیش‌ها برای غلبه بر عدم ایمنی، سعی می‌کنند بر یک شخص قوی تکیه کنند، سراغ شغل‌های دولتی بروند، حساب پس‌انداز داشته باشند. در این داستان، هاجر یک زن کاملاً وابسته به شوهرش است که حتی کوچک‌ترین نقضی را برای او باور ندارد؛ چنان که دربارهٔ بچه‌دار نشدنشان، با اینکه می‌داند ایراد از خودش نیست، به ذهنش هم خطور نمی‌کند که عنایت دچار مشکل باشد: «هاجر از خودش مطمئن بود؛ شوهر خود را نیز نمی‌توانست گناهکار بداند؛ هرگز به فکرش نمی‌رسید که ممکن است شوهرش تقصیرکار باشد. حاضر نبود حتی در دل خود نیز به او تهمت و افتزایی ببندد» (همان: ۸۶).

پس از ارضای نیاز ایمنی، نوبت به نیاز تعلق و محبت می‌رسد و کسی که دوست، زن یا بچه ندارد، یا در خانواده مورد محبت قرار نمی‌گیرد، شدیداً درد تنهایی و بی‌کسی دارد (مثل خود هاجر و حتی عنایت، که درد بی‌فرزندی بر تنهایی ناشی از تنگ‌دستی آنها افزوده است).

نیاز به عزت‌نفس، نیاز بعدی است که پس از ارضای نیاز به محبت دیدن و محبت کردن ایجاد می‌شود. اگر نیاز به عزت‌نفس و احترام به خود و دریافت احترام و توجه و قدردانی از طرف دیگران ارضا شود، فرد احساس مفید بودن و خودکفایی و ارزشمند بودن دارد و اگر نشود، احساس حقارت و منفی فکر کردن شخص به خود و بی‌شهامتی. سالم‌ترین احساس عزت‌نفس، بیشتر بر اساس کسب احترام از دیگران است.

آخرین و سخت‌یاب‌ترین نیاز، نیاز به خودشکوفایی است. در ایجاد خودشکوفایی، ارضای مناسب نیازهای قبل، علاقهٔ فرد به شناختن و تحقق بخشیدن به استعدادهای بالقوه‌اش بسیار مهم است؛ اما به گفتهٔ مازلو، تنها ۱۰ درصد از افراد جامعه به خودشکوفایی می‌رسند؛ چون هر قدر یک نیاز در سلسله‌مراتب نیازها در ردهٔ بالاتری باشد، توان و قدرت آن کمتر است؛ لذا خودشکوفایی، به عنوان بالاترین نیاز در سلسلهٔ مراتب، ضعیف‌ترین نیازهاست؛ ضمن اینکه شرایط محیط و جامعه هم در ایجاد خودشکوفایی بسیار مهم است؛ مثلاً در جامعه‌ای که تفکر غالب فرهنگی این است که صفات انسانی، مثل مهربانی و دلسوزی و ملامت، را مردانه نمی‌داند، یا در جامعه‌ای که مردم محتاج نان شب هستند، خودشکوفایی برای اکثریت مردم محال است (دارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

هنری مورای (Henry Murray)، که دربارهٔ نظریه‌های انگیزشی شخصیت تفحص کرده است، دربارهٔ تنش و کاهش آن اصطلاحی دارد که به «اصل فراگیر» شهرت دارد. او معتقد است «حتی برخلاف پندار بسیاری از افراد، وجود حالت بدون تنش، خود منبعی است برای ایجاد

درماندگی شدید. انسان‌ها نیازی دائمی به تهییج، فعالیت، پیشرفت، حرکت و ذوق دارند، که همهٔ این حالت‌ها مستلزم تنش فزاینده هستند، نه کاهنده. در واقع ما عمداً در خود تنش ایجاد می‌کنیم تا از کاهش آن رضایت خاطر پیدا کنیم. به عقیدهٔ مورای، حالت ایدئال، داشتن سطحی معین از تنش دائمی است که شخص برای کاهش دادن آن تلاش می‌کند» (کریمی، ۱۳۸۷: ۲۱۱). در این باره می‌توان گفت هاجر، خودش می‌دانست که با خرید لاک، عنایت را ناراحت می‌کند و نیز می‌دانست که لاک زدن، دردی از مشکلات او دوا نمی‌کند و اصلاً مشکل او لاک زدن نیست؛ اما برای ایجاد تنش و آشستی پس از دعوا و موقتاً بیشتر شدن مهر و محبت زوجین، دست به این کار می‌زند. مؤید حرف ما، قبول اشتباه از طرف هاجر است که پس از دعوا، بلافاصله با یک بهانهٔ کودکانه مبنی بر اینکه او نمی‌دانسته لاک زدن برای وضوی او مضر است، از موضعش عقب‌نشینی می‌کند و قید لاک را برای همیشه می‌زند تا دفعهٔ بعد چه بهانه‌ای برای اندک تنشی بیابد. در واقع وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم نظریهٔ مورای را بی‌اساس بدانیم. ای بسا همسران یا حتی رفقای که برای ایجاد شادی و مهر و محبت موقتی دیگری، دعوای کودکانه راه می‌اندازند. این قسمت را با متن مربوط به همین نظریه و از زبان عنایت به پایان می‌بریم:

«چی می‌گی اوستا؟ اومدیم و من هیچی نگم؛ ولی آخه این زنیکه کم‌عقل چادر نماز کمرش می‌زنه؛ وضو می‌گیره؛ با این لاکای نجس که به ناخنش مالیده، نمازش باطله»، و هاجر در جواب اعتراض عنایت، به اوستا می‌گوید: «من چه می‌دونستم اوس سا. من که یه زن ناقص‌العقل بیشتر نیستم که. کجا مسئله سرم می‌شه؟» (آل احمد، ۱۳۷۴: ۹۶)

پی‌نوشت

- * دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)
- کتابنامه**
- آل احمد، جلال، ۱۳۷۴، گزیدهٔ داستان‌ها، به کوشش مصطفی زمانی‌نیا. تهران: فردوس.
- حامی‌دوست، معصومه، ۱۳۸۸، «نمودار شکست در داستان‌های جلال آل احمد». کتاب ماه ادبیات شمارهٔ ۳۵ (اسفند).
- دارابی، جعفر، ۱۳۸۴، نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت، رویکرد مقایسه‌ای. تهران: آبیژ.
- دست‌غیب، عبدالعلی، ۱۳۷۱، نقد آثار جلال آل احمد، تهران: ژرف.
- راس، آلن. ا.، ۱۳۷۳، روان‌شناسی شخصیت. ترجمهٔ سیاوش جمالفرو. تهران: بعثت.
- شاملو، سعید، ۱۳۷۰، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت. تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۵، نقد ادبی. تهران: میترا.
- کریمی، یوسف، ۱۳۸۷، روان‌شناسی شخصیت. تهران: ویرایش.